

پژوهشگاه ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

صاحبہ شوندہ : سپہبد کریم و رہرام

صاحبہ کنندہ : آقای سید ولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی .

۹ اوت ۱۹۸۹

فهرست مطالب

صفحه

سوابق خانوادگی و تحصیلی ، ایران در جنگ جهانی دوم ، وضعیت آذربایجان در طی جنگ ، سیاست شوروی درباره آذربایجان ، خاطرات از مواردی در آذربایجان در زمان اشغال نیروی شوروی .
۹ - ۱

آزادشدن آذربایجان و خاطرات مربوط به آن ، و تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش ارتش در آن ، خاطرات از وقایع ۱۳۴۲ در شیراز ، خاطراتی از ارتشیدهایت ، تأثیر کودتای ۱۹۵۸ عراق در ارتش و سیاست ایران ، درباره سازمان ارتش و نحوه عمل آن .
۱۶ - ۱۰

نحوه عملکرد مجلس سنای ایران ، خاطرات از شاه و نحوه عملکرد سیاسی وی ، روابط میان ساواک و ارتش ، خاطراتی از رضا شاه .
۲۶ - ۱۷

سوال : تیمسار با تشکر از اینکه دعوت ما را به مصاحبه قبول فرمودید می خواستم ابتداء یک مختصری از سوابق خانوادگی و تحصیلی خودتان برایمان بفرمائید خواهش می کنم .

تیمسار ورهرام : من در آذربایجان در شهر خوی متولد شدم . از یک خانواده مالک بودم . پدرم مالک بود . در آنجا مدرسه ابتدائی و دو سال دبیرستان را تمام کردم . آمدم در ۱۳۰۲ به تهران پرای تکمیل تحصیلاتم . در ۱۳۰۲ وارد دبیرستان نهضت شدم بعد از اینکه دانشکده افسری را تمام کردم به درجه ستوان دومی نائل شدم در لشکر دوم مشغول خدمت شدم .

سوال : این حدوداً "چه سالی بود تیمسار؟

تیمسار ورهرام : ۱۳۰۸.

سوال : ۱۳۰۸ شما از دانشکده آمدید بیرونی؟

تیمسار ورهرام : بعد تمام مقامات فرماندهی را از فرماندهی دسته ، گروهان ، گردان ، هنگ ، تیپ ، لشکر و آخرین فرمانده مقام سپاه آذربایجان تمام مقامات فرماندهی را می کردم و در ۱۳۱۵ اولین دوره دانشگاه جنگ تحت نظر افسران فرانسوی پوده که ژنرال ژان با ۱۶ نفر افسر فرانسوی آمده بودند دانشگاه جنگ را تشکیل دادند . من در دوره یکم آن دانشگاه را تمام کردم و تمام فارغ التحصیلان آنجا که در دوره اول ۲۰ نفر بودیم تقریباً همه پدرجه امراء نائل شدند که آنهاشی وارد بودند و شووف وزیر جنگ بود . ستاد ارتش حجازی بود ، آریانا بود من بودم سپهبد ریاحی بود ، تمام اینها با اصطلاح پردهجات امیری فارغ التحصیل رسیدند . بعد در جریان زندگی من خدمت نظام همیشه تقریباً با جریانات خیلی گوناگونی پرخورد کرد . من وقتی که درجه سرگردی گرفتم اولین رئیس ستاد لشکر بودم که با درجه سرگردی رئیس ستاد لشکر شدم بعد از جریان شهریور آمیم آذربایجان وقتی که می خواستند تجزیه کنند ایران را .

سوال : قبل از اینکه بررسیم به آنجا من می خواستم ازتان سوال بکنم تیمسار خاصه خاصی از سازمان ارتش زمان رضا شاه دارید . از رابطه رضا شاه با ارتش چه فرقی با دوران پس از کرد . چه چیز خاصی داشت ؟

تیمسار ورهرام : ارتش خوب بطوریکه قطعاً لاید خواندید یا اطلاع پیدا کردید در ایران ارتش منظمی نبود تا اعلیحضرت فقید وقتی که در ۱۲۹۹ کودتا شی کردند اول دفعه با اصطلاح تشکیل یک دویژه‌یون (division) قزان را دادند که یک لشکر با اصطلاح که تمام واحدهای سرباز و قزاق آن موقع را جمع کردند یک لشکری تشکیل دادند . اولین دفعه با اصطلاح در ۱۳۰۰ فقط یک لشکر قزان را تشکیل دادند . بعد یواش یواش اینها را تکمیل کردند و کشور به چند منطقه امنیتی ، آذربایجان ، فارس و خراسان ، تهران ، گیلان و مازندران اینها تقسیم کردند و در همه جا واحدهایی تشکیل شد و شروع کردند به اصطلاح به پیشرفت . تا ۱۳۰۷ ارتش تقریباً اسلحه های مدرن روز را داشت . آنها که در واحدها اکثر اسلحه های مختلف در دست سربازها بود . در ۱۳۰۷ به این فکر افتادند که از کشورهای اروپائی

اسلحة های مدرنی پختند. سرگرد ارفع که بعد سرتیپ ارفع خدابیامز، ابراهیم ارفع، مأمور این کار شد رفت به اروپا و از چکسلواکی تفنگهای پرنو را از سوئیس مسلسل نهایا را و از سوئیت توپخانه بوفورس را اسلحه های چیز را خریدند و ارتش شروع کرد به پیشرفت. ولی تازه داشت ارتش دارای افسران فارغ التحصیل، و دارای تجهیزات اسلحه داشت تجهیز میشد که جریان شهریور پیش شد که متأسفانه نتوانست برنامه اش را اجرا کند و ارتش تقریباً از هم پاشیده شد.

سوال : آن دوره بین چنگ سر افسرهای مثل خودتان اینها چه آمد، شما رفته منزل یا توی پادگان یعنی ارتش اصلاً چه شد؟ یعنی وقتی متفقین وارد شدند؟

تیمسار ورهرام : متفقین وقتی که وارد شدند از باصلاح از تمام مرزهای شمالی، سوریه و از مرزهای غربی و جنوبی انگلیسها تعرض کردند و چون ارتش جوان کشور البته قادر به چلوگیری از پیشرفت این دو تا کشور بزرگ نبود از این جهت باصلاح اعیان حضرت ترک مقاومت دادند. وقتی ترک مقاومت دادند ولی واحدهای دشمن پیشوایشان را ادامه می دادند در نتیجه سربازها باصلاح رفتند و واحدهای تقریباً "خلع سلاح شدند، لشگرهای آذربایجان، لشگرهای خراسان، کیان و مازندران اینها تمام تقریباً" خلع سلاح شدند و تنها واحدی که مانده بود فقط یک قسمتی در تهران بود واحدهای تهران و یک قسمت فارس و کرمان.

سوال : اینها اسلحه هایشان را نگهداشتند توی پادگانها مانندند؟

تیمسار ورهرام : بله. آنها پردازند تا... البته در تهران اتفاق دیگری افتاد وقتی که بعد از شهریور ۲۰ باصلاح سرلشگر فخیوان وزیر چنگ شد، مرا به چیز آنها دستور دادند وقتی که روسها می خواستند بیایند به تهران و ذون، اینها دستور دادند به پادگانها سربازها را مخصوص کنند که رضا شاه خیلی از این قسمت عصبانی شد و فوق العاده متغیر شد که حتی معروف است که طبیعته را خواسته بود که وزیر چنگ را بزند که چرا واحدها را مخصوص کردند که با وضعیت فوق العاده بدی آمد تهران و کمی مانده بود که اصلاً "انتماشات خیلی"

سوال : پس این تسمیم خود اعیان حضرت فقید نبود؟

تیمسار ورهرام : نخیر، بدون اجازه او بود و او خیلی عصبانی شد. تا بالاخره در اثر فشار متفقین رضا شاه مجبور به استعفاه شد از کشور خارج شد.

سوال : تیمسار شما آن سالهایی که قبل از چنگ توی میچنadam از آن نبردعا با عثایر مثل شیخ خزعل و اینها شرکت داشتید.

تیمسار ورهرام : نه من با چی چی خزعل اینها نبودم برای اینکه آن در ۱۳۰۴ بود که ما هنوز باصلاح مدرسه دبیرستان بودیم. در ایران چیز مهمی شد، من در آذربایجان بودم وقتی که اشغال روسها بود.

سوال : یعنی بعد از شهریور ۱۲۲۰ ؟

تیمسار ورهرام : بله شهریور ۱۲۲۰.

سوال : شما آن موقع اصلاً در آذربایجان بودید؟

تیمسار ورهرام : بله ، در آذربایجان بودم بعد از جریان شهریور ۱۲۲۰ در وقتی که واحدهای آذربایجان چیز شد و اشغال روسها درآمد و لشکر منحل شد.

سوال : لشکر خودش چه اتفاقی سرش آمد وقتی که روسها آمدند، سربازها رفتند متزل ؟

تیمسار ورهرام : تمام خلخ سلاح شدند سربازها رفتند دیگر. لشکر پکلی از بین رفت . بعد ابته تا ۱۲۲۱ هیچ شوخ واحد نیامد در آذربایجان نبود بعد دولت اقداماتی کرد و پس از کشمکشانی خیلی زیادی با روسها و فلان اینها پالاخره اجازه دادند که در آذربایجان یک لشکری تشکیل بشود. خدا پیامرزد سرلشکر پورزند فرمانده لشکر شد منهم رئیس ستادش و رفته ب آذربایجان در ۱۲۲۱.

سوال : روسها هم هنوز آنجا بودند ؟

تیمسار ورهرام : روسها پوئند. در اشغال روسها بود.

سوال : به شما اجازه ورود دادند به آذربایجان ؟

تیمسار ورهرام : بله، رفته آنجا که لشکر را تشکیل بدھیم چون روسها نمی خواستند آنجا لشکر تشکیل بشود ما هم سربازخانه اینها نداشتم در آنجا در پائی ملی که بان گلستان تبریز است آنجا را گرفته بودیم، باصلاح سربازخانه کرده بودیم. در آنجا اقدام کردند و آنتریکهار (Intrigue) و فلان اینها که سربازخانه تقریباً تازه من وارد شده بودم همانروز که، این سربازها یک حالت اغتشاش چیز کردند و ما رفته در پائی گلستان پالاخره سربازها را جمع کردم صحبت کردم و فلان و اینها پالاخره جمیع و چور کردیم نگذاشتم چیز بشود تا یواش یواش لشکر را تشکیل دادیم در این موقع ...

سوال : روسها مخالفتی نمی کردند ؟

تیمسار ورهرام : چرا دیگر همین مخالفت این بود که تحریکات زیادی می کردند .

سوال : ولی مخالفت عینی نمی کردند ؟

تیمسار ورهرام : نه. آنوقت در این موقع سرلشکر پورزند فرمانده لشکر را از تبریز تقریباً تبعید

کردند روسها. آمدیم به تهران و سرلشّر مقدم فرماده لشّر شد و مجدداً "مرا با خودش برداشت رفتیم به آذربایجان ، من در ستاد نشسته بودم یکروز او هم استاندار بود و هم فرماده لشّر ، دیدم تلفن کرد که فوراً" بیائید اینجا من پاشدم کاغذها را برداشتیم رفتم به استانداری به دفتر سرلشّر مقدم که استاندار بود. یک تلکرافی به من ششان داد دیدم فرماده ژاندارمری میاندوآب تلکراف رمز کرده که کُردها بعنوان اینکه سهمیه قند و شکر به اینها داده نشده می خواهند کارخانه قند میاندوآب را که تازه پهنه برداری کرده و ۱۲ هزار تن قند و شکر در انبارها است بچاپند و منhem عده ندارم . سرلشّر مقدم به من گفت که فوراً" یک گردان پرمیدارید میروید به میاندوآب . منhem رئیس ستاد بودم ، گفتم من رئیس ستاد گفت شه ما کسی را نداریم غیر از شما باید پروید روسها هم اجازه نمی دادند.

سؤال : یعنی حتی به شما اجازه حمله نمی دادند.

تیمسار ورهرام : اجازه نمی دادند بالآخره بعد از صحبت و فلان و اینها جواز حرکت را به ما دادند ولی اجازه ندادند که واحدهای باصلاح مسلسل و فلان و اینها همراه ما پاشد، فقط سربازها با تندیگ فلان پرونده. نظرشان این بود که کُردها هم خودشان تندیگ دارند که شما مسلسل و فلان اینها برای چه می بردند از این جهت ما سه گروهان پیاده تقریباً حرکت کردیم رفتیم با وجود اینکه بیش از دو ساعت و شیم راه نیست تا میاندوآب از تبریز ما درصورتی که ۱۱ ساعت این راه طی کردیم برای اینکه در تمام این راه هی ما را نگهmedیاشنند روسها در پاسگاهها و بازدید می کردند و تحقیقات می کردند تا رفتیم آنجا رسیدیم و من شدم فرماده انتظامات باصلاح کردستان. آنجا بودیم تا ۱۲۶۶ من مجدداً

سؤال : این هم زمان بود با آن اغلام جمهوری کردستان ؟

تیمسار ورهرام : نخیر ، هنوز در سال ۱۲۶۴ حالا بعد میرسمیم به آنجا. سرلشّر مقدم هم البته اول شده بود رفته بود. مجدداً تلکرافی آمد مرا احضار کردند به تبریز. آدم تبریز و فرماده لشّر سرلشّر خسروانی آمده بود استاندار هم بود فوراً" گفتند که استاندار خواسته برویم آنجا ببینم استاندار چه می گوید رفتیم استانداری و جریان این بود که بنا به تحریک روسها تمام کُردها از ماکو تا شرذیکهای اسکو تبریز و فلان و اینها یک مرتبه تمام دهات را شروع کردند به چاپیدن . اقدامات و اینها شده بود در تهران از طریق وزارت امور خارجه فلان و اینها بالآخره توافق شده بود که تماینده ایران و تماینده روسها پامدیگر بروند بعد تحقیق کنند که ببینند این جریانات چه میست ؟ در سورتیکه ما می دانستیم که این تحریکات خود روسها است . من را خواسته بودند استاندار گفت که جریان این است شما و آقای یعقوب اف تماینده ما باصلاح آن موقع مستشار سفارت شوروی بود از طرف شورویها او تماینده بود، منhem از طرف ایران تماینده شدم و رفتیم به ماکو و فلان و اینها. در میان چائی حاضر نمی شد که تماسی پیدا کند و صحبت پشود ، تا در ماکو من با خود عشاير تماسی پیدا کردم و با اینها صحبت کردم به آنها نصیحتش کردم و از آنجا کُزارش کردم. بطوریکه عشاير می گویند تقصیر خود اینها نیست . اینها را وادار می کنند که این کار را بکنند و تمام گوشندهای را که می بردند و می بردند برای روسها. برای آن طرف مرز برای ارتش شوروی . احضار کردند مرا تا آمد تهران، و تبریز خیلی جریانات عجیب و غریبی که روسها چیز کردند که باید معلوم بشود که این تحریکات از طرف کی میست پهعلیه ارتش شوروی

که می گویند ارتش شوروی تحریک می کنند اینها را. باید معلوم بشود کی ها اینها را گفتند. به ما فشار آورده اند که تلکراف کردی فلان کی ما این حرف را به شما زدند. ما در محظوظ عجیبی قرار گرفته بودیم بالاخره دو نفر از کردنا که خیلی شلوغ کاری کرده بودند، یک پست ژاندارمری را در میاه چشمه آتش زده بودند و تمام این ژاندارمهای بیچاره را همه را سوزانده بودند. خیلی حقه بازی کرده بودند و خیلی ظلم کرده بودند. من آنها را معرفی کردم در نتیجه آنها را دستگیر کردند و آمدند در خوی اعدامشان کردند.

سوال : خود روسها ؟

تیمسار ورهرام : نه، در دادگاه دادگستری ما اعدام کردند و آذ آدمهای شرور را چیز کردیم پدیدنوسیله باصطلاح هم آدمهای شرور از بین رفتند و هم توانستیم جوابشان را بدھیم. تا حالا آن موقع من مجدداً رئیس ستاد لشگر شدم.

سوال : شما در این مدت هیچ مأموریتیان پود که یک گزارش‌های اضلاعاتی راجح به تعداد سرباز چیزهای روسها په تهران پدمید؟ یا صرفاً فقط آنجا حضور داشتید؟

تیمسار ورهرام : ما توضیحات عمل را البته به تهران همیشه گزارش می دادیم.

سوال : روسها اجازه این مکاتبات را به شما می دادند یعنی اجازه خط تلکراف ؟

تیمسار ورهرام : پله رمز داشتیم تلکراف بی سیم داشتیم.

سوال : دیگر سعی نمی کردند ارتباطات شما را محدود کنند با تهران ؟

تیمسار ورهرام : نه. آن ارتباط با تهران را پوسیله پی سیم می داشتیم. در سربازخانه پود. اینها شمی توانستند و تلکرافخانه هم پود. تلکراف رمز کش کردن اشغال ندارد. تلکراف داشتیم می توانستند کش بکنند. تا اینکه شد ۱۲۲۴. در ۱۲۲۴ چون جنگ تمام شده بود و مطابق قراردادی که با ایران بسته بودند که بعد از آ ماه بعد از جنگ واحدهای اشغالگر باید ایران را تخلیه کنند. اینکلیساها و اینها رفتند ولی روسها آذربایجان را خالی نکردند. تا آمدند در این موقع حزبی به اسم حزب دموکرات در آذربایجان تحت نظر پیشهوری تشکیل دادند و از تمام شهرستانها عنوان نماینده انتخاب کردند و آمدند کنگره تشکیل دادند و عنوان باصطلاح حزب دموکرات آذربایجان بود. هنوز لشکر در سرجایش بود. شروع کردند در همه جا پاسگاهها و فلان و اینها پوسیله افراد مسلحی که از نظر روسها مسلح می شدند تمام پاسگاههای ژاندارمری و پاسگاههای کوچک سربازی را خلیع ساختند. در اینجا یک جریانی را من روز خاطراتم که هیچ وقت فراموش نمی کشم باید ذکر ننم. هنوز جریان پاصلان تشکیل حزب دموکرات و پیدایش آقای پیشهوری نمی دانم فلان و اینها هنوز جا نیافتاده بود، مهرماه بود که در آذربایجان یک جریانی اتفاق افتاد و آن این بود که آرتاشس اوائیان که باصطلاح آنجا چیز حزب توده بود با یک عده

رفتند و در لیقوان حاجی احتشام لیقوانی را که ۱۰۳ سال داشت از پائی چیز پرست کردند به دره کوه و چند شفر مردند.

سوال : این حاجی احتشام مومن بود؟

تیمسار ورهرام : نه ، غیرنظمی بود ، ملت آنجا بود.

سوال : حاجی احتشام لیقوانی ؟

تیمسار ورهرام : شوهاش را هم کشتند و آنجا خیلی غارت کردند منزلشان اینها را و این باعث شد که غارت کردن در آذربایجان خیلی اثر سوئی کرد توى مردم راجع به حزب توده و پهمین چهت هم روسها و قتنی خواستند در آذربایجان عملی کنند به اسم حزب توده شکردهند به اسم حزب دموکرات تشکیل دادند این عمل را بعداً برای اینکه حزب توده خیلی منفور شده بود . مشتم با لیقوانی ها نسبتی داشتم . یکروز در منزل لیقوانی ها بوم دیدم در زندن . آن موقع اینها خیلی می ترسیدند آن وضعیت را دیده بودند . در زندن رفته بودند ، دیدند که یکنفر شما را می خواهد . بالاخره من رفتم دم درب یک کاشنی به من دادند خواندم دیدم یکنفر نوشته که من در مراحل حزبی نمی توانم با شما ملاقات کنم ولی روی حس میهن پرسنی گزارشاتی دارم و پهیچکس هم اعتماد نمی کنم فقط خواستم به شما اطلاع پدهم . اکنون مایل هستید محلی را چیز بکنید که من با شما ملاقات بکنم ولی در محلی نباشد که مورد سوء ظن قرار پیگیرم . ما فکر کردیم که دامی نباشد برای دزدیدن من ، چون دائماً پرعالیه من در روزنامه هایشان بد می نوشند و فحش می دادند ، و اینها دنبال اینها مغالب بودند . بالاخره بعد از چیز کفتیم که بهتر این است که ضمانت هم به ایشان اطلاع دادم که به آن آدم من کفتیم که من میایم در یک گاراژ در خیابان پهلوی ، خیابان پهلوی همیشه جمعیت زیاد داشت و اینها کاری نمی توانند آنجا بکنند . آن موقع هنوز بیشتر راه آهن تهران به تبریز ترسیده بود و فقط تا میانه بود . من بعنوان خرید پلیط راه آهن رفتم توى گاراژ و یک شاگردی بود آنجا مرا دید خیلی احترام کذاشت و بلند شد . کفتیم من چهار تا پلیط ترن می خواهم ، یک شخص کی هست چون نمی شناختم در این موقع یک آقائی وارد شد سلام کرد و فذن و اینها و گفت جناب سرهنگ اینجا چرا تشریف دارید من سرهنگ بودم پیائید دفتر رفتم کفت فلانکس شناختم .

سوال : کی بود .

تیمسار ورهرام : آن نامهای که نوشته بود او مدیر تمام داخله روزنامه آذربایجان بود که با صلاح چیز روزنامه رسمی حزب دموکرات بود .

سوال : اسمش خاطرتان نیست ؟

تیمسار ورهرام : امین فرشیان تا آن موقع من ندیده بودم آن شروع کرد تمام چریقات را گفت که

پیشه‌وری رفته به پادکوبه و تمام دستورات را گرفته اینجا دولتی تشکیل خواهند داد و قیامشان هم اولین چیز در قسمت بین میاندوآب و مراغه یک جائی است پلی کنده در آنجا می خواهند پاسکاه آنجا را خلع سلاح بکنند. یواش یواش پاسکاهها را خلع سلاح می کنند بعنوان اینکه ما این اسلحه ها را چیز کردیم، از را شدارها گرفتیم، به این عنوان باصطلاح مسلح بودند. تمام گزارشات، چرثی ترین چریان را، تشکیل هیئت دولت کی و فلان، همه را گزارش داده بودند. به من هم تمام را به تهران گفتم.

سوال : با تلگراف ؟

تیمسار ورهرام : نخیر. آمد تهران چریان را به سرهنگ ارفع رئیس ستاد بود همه را گفتم. در این شصت چون فرمانده لشکر روسی می داشت با روسها خیلی لام میزد.

سوال : فرمانده لشکری که در تبریز بود؟

تیمسار ورهرام : بله. و ما ازش مطلع بودیم.

سوال : این هنوز سرهنگ مقدم بود؟

تیمسار ورهرام : نخیر، سرهنگ مقدم رفته بود سرتیپ درخشنای آمده بود.

سوال : بله، بله. همان کسی که یک سال قبل از انقلاب در تهران دستگیرش کردند؟

تیمسار ورهرام : آره، آره. بله عرض کشم که مطلع بودیم، چریان را من گزارش دادم که این فرمانده لشکر لاس میزند با اینها و ما مطلع نیم ازش. ولی خوب آن موقع ترتیب اش را داده نشد تا بعداً معلوم شد که بله تمام چریانات صحیح بوده تا بالآخره حزب دموکرات آنجا تشکیل شد و ما مخفی بودیم و فلان و اینها، فرمانده لشکر که چون با روسها ساخته بود کاملآ آزاد بوده و باعث شد که مراجعت بدهد بیاورد تهران. آمدیم تهران و تمام پروژه چریان را هم گذاشتیم توی چمدانم آوردم.

سوال : لشکر چه شد تیمسار این وسط؟

تیمسار ورهرام : لشکر هیچی دیگر.

سوال : دوباره خلع سلاح شد؟

تیمسار ورهرام : نه خیر، لشکر وقتی چیز کردند فرمانده لشکر دستور تسلیم داد دیگر.

سوال : همان سرتیپ درخشنایی؟

تیمسار ورهرام : وقتی دستور داد لشکر تسليم پشود، دیدیم هیچ علاجی نداریم. من دستور داد تمام فشنگ و اینها را ریختند تا چاههای مستراح و تمام سوزن کلشند ها را بشکند فلان و اینها، که دیگر دستشان اسلحه شبود چیز شکنند. در اینجا یک جریاناتی را می خواهم ذکر کنم دکتر چهاشاهلو اشاره باصطلاح جزء آن ۵۲ شفر کمونیستهای قبل از شهریور ۲۰ در زمان رضا شاه بود و با دکتر ارانی پودند و گرفتند زندانی بود، در چریان شهریور. بعد از چریان شهریور اینها مرخص شدند، ایشان در زندان بود مرخص شده بود و حزب توده را تشکیل دادند و این چون از خواهین زنجان بود و در زنجان شفودی داشت اطلاعات کافی داشت و اهل محل بود، از طرف حزب توده ماءمور شد رفت به زنجان حزب توده را تشکیل داد و در آنجا رئیسدار مری زنجان و شهرپاشی و ایشان را خلع سلاح کرد و فرماندار آقای فهیمی را دستگیر و زندانی کرد. بعد وقتی که پیشه‌وری دولت باصطلاح دموکرات آذربایجان را تشکیل دادند و فلان و اینها، این معاون پیشه‌وری بود در تبریز. بعد وقتی که در ۱۲۲۵ م با نیرو رفتیم آذربایجان و اینها فرار کردند رفتند به روسیه اینهم رفتند بود په روسیه. چندین سال در روسیه بود تا بعد از آن آمده بود به آلمان شرقی. از آلمان شرقی فرار کرد آمده به آلمان غربی، در آلمان غربی حاضرات خودش را نوشته و تمام چریانات را خیلی خوب واقعاً برای کلیه چوائناها لازم است که این کتاب را پخواشند.

سوال : اسمش چه هست این کتاب ، تیمسار.

تیمسار ورهرام : " ما و بیگانگان". در آنجا ذکر می کند یک قسمتی راجح به من. آتاکیشیف بود سرتیپ شوروی ، باصطلاح بقول ما در سازمان امیتی شورائی بود در آذربایجان ، و در تمام چریانات باصطلاح دموکراتها فلان و آذربایجان را آن اداره می کرد .

سوال : اسمش را یک مرتبه دیگر مرحومت پفرمائید

تیمسار ورهرام : آتاکیشیف . چهاشاهلو نقل می کند از قول آتاکیشیف که میرود آنجا شمن صحبت به ما گفت من رفتم پیش فرماده لشکر سرتیپ درخشانی با او صحبت کردم او را با خودمان موافق کردم. بعد رفتم پیش رئیس ستاد، سرهنگ ورهرام. با او شروع کردم به صحبت کردن و پنهان گفتم که ما آذربایجانی هستیم هردومن پرادریم چرا نبایستی ما با مددیگر دست پیکی پکشیم و آذربایجان را در دست پکشیم و فلان و اینها. شروع کردم این را تبلیغ کردم. سرهنگ ورهرام به من جواب داد که پله درست است صحیح می فرمائید ما همه آذربایجانی هستیم و پرادریم پامددیگر ولی نباید فراموش کنیم که هیچ اکثریتی به اقلیت نمی پیوسته شما دو میلیون نفرید ما ه میلیون نفر شما اول آذربایجان شوروی به آذربایجان ایران به پیوستید تا بعد شروع می کنیم به صحبت این را در حاضراتش نوشته .

سوال : واکنش آن سرتیپ به حرف شما چه بود وقتی این را پنهان گفتید؟

تیمسار ورهرام : آن دید که دیگر نمی تواند مرا به پژد آنوقت بعد در حاضراتش می نویسد که ما می ترسیدیم که یک همچین افسرانی که میهن پرست بودند و باصطلاح رشید و تحصیلکرده بودند، به ما نه پیوستند. از این حرفها فلان و اینها از این حرفها خیلی کتابش هست .

سوال : آن موقع پیشتر افسرانی که به آذربایجان می فرمستادند مثل خودتان از تهران سعی می کردند اینها فارس باشدند از ترس اینکه نکند یک وقت

تیمسار ورهرام : نه، اکثرشان اتفاق آذربایجانی بودند. اینهم یکی از این چیزها بود ، پرای اینکه همه اینها خاکوادشان در تبریز بودند در همان جریان انقلاب خیلی اشکالات زیادی بود، ولی واقعاً من می توانم پسگوییم که اینها حد اعلای میهن پرستی را نشان دادند.

سوال : از سربازهای لشکرخان هیچکسی چیز کرد رفت به سمت دیگری ها یا پیشتری ها ماندند. آنوقت شما در تهران دست اندر کار بودید با تصمیم کیری برای لشکرکشی به آذربایجان ؟

تیمسار ورهرام : من در آذربایجان بودم آن موقع، رئیس ستاد لشکر آذربایجان بودم.

سوال : به شما گفته بودند لشکر کشی خواهد شد؟

تیمسار ورهرام : بله ، بعد آدمیم به تهران بعد که آدم به تهران در ۱۲۲۵ وقتی که نیرو مجدداً می خواستیم برای شجاع آذربایجان برویم باز من رئیس ستاد شدم رفتم رئیس ستاد نیرو شدم رفتم آذربایجان .

سوال : این تصمیم به لشکرکشی چگونه انجام پذیرفت. یعنی چه سیر تمهیمات رسیدید به آنجا ؟

تیمسار ورهرام : وقتی که قوام السلطنه رفت به مسکو آنجا قراردادی بست با روسها برای نفت شمال دولت ایران هم از طریق سازمان ملل متفق که تازه تشکیل شده بود و فلان و اینها پرعلیه باصلاح روسها اقامه دعوا کرد در سازمان ملل متفق که پرخلاف قراردادی که باشیستی تخیلیه پکند ایران را تحملیه نکرد. خدا بیامزد مرجحوم علاوه را آن موقع سنیر ایران بود در آمریکا. در اینجا در جامعه ملل متفق بالآخره پخشیای زیادی شده امریکائی ها خیلی کمک کردند و فلان و اینها ، بالآخره روسها مجبور شدند که ایران را تحملیه کنند. وقتی که تحملیه کردند پیشهوری اینها را گذاشتند سرچایشان درست کردند گذاشتند در ۱۲۲۵.

سوال : پیشه وری اینها در ضمن یک ارتضی برای خودشان تشکیل دادند؟

تیمسار ورهرام : بله آنجا اصل ارتضی تشکیل داده بودند.

سوال : سربازهایشان همه تربیت شده بودند .

تیمسار ورهرام : نه آذربایجانی بودند سربازها تمام .

سوال : افسران اینها ایشان چطوره؟

تیمسار ورهرام : یک عده از افسران پودند که از ارتش ایران فرار کرده بودند. یک عده‌ای را خودشان آنجا یک مدرسه‌ای تشکیل داده بودند در آنجا باصطلاح تربیت کرده بودند. وقتی که آقای قوام‌السلطنه قرارداد را پست و فلان و اینها و پیشه‌وری و اینها را برای مذاکره خواست به تهران با همیگر مذاکراتی کردند و یکی از پیشنهادات اینها این بود که باصطلاح لشکر آذربایجان را که پیشه‌وری تشکیل داده بود و درجات این افسران را ارتش به رسمیت پشناسد و پوسیله همین افسرانها همین واحدهای لشکر که در آذربایجان سرداشت پیشه‌وری اینها تشکیل شده بود همان ارتش ایران باشد در آنجا باصطلاح . البته در اینجا خدا بی‌امرزد اعلیحضرت محمد رضا شاه ایستادگی فوکالعاده‌ای کرد، و فرمودند که من اگر دستم را پسند یک همچین چیزی را امضاء نمی‌کنم و قبول نکرد.

سوال : اعلیحضرت با شما مشورت می‌کردند یا با افسرهای دیگر، و این تصمیمات را خودشان می‌گرفتند

تیمسار ورهرام : نه . رئیس ستادشان رژم آراء خوب چیز کرد واقعاً خدمت پوزرگی کرد آن وقت . بعد چون قرارداد نفت را با روسها پسته بودند و این قرارداد بایستی در مجلس تصویب میشد، باید مجلس تشکیل میشد. برای تشکیل مجلس باید انتخابات میشد خوب انتخابات بایستی چیز آزاد باشد. آذربایجان که هنوز باصطلاح در دست دموکرات آذربایجان در دست پیشه‌وری دموکراتیک است چه جوری میشد که انتخابات آزاد کرد. این بهانه شد برای انتخابات آزاد بایستی اول امنیت پرقرار باشد تا انتخابات آزاد بشود به این عنوان باصطلاح نیرو به آذربایجان رفت . رفت و آنها فرار کردند رفتند ما رفتیم .

سوال : اصل " زد و خورد اساسی پیش نیامد؟

تیمسار ورهرام : چرا در قافلاشکو یک زد و خورده شد، در آستانه خوب شد با غلام یحیی اینها آنجا باصطلاح یک عده کشته شدند، ولی در سایر جاهاز و خورد مهمی نشد.

سوال : پس آنها در حقیقت راحت تسلیم شدند، فرار کردند ؟

تیمسار ورهرام : بله. آنوقت آذربایجان تشکیل شد ما رفتیم لشکر واحد آنجا تشکیل شد. بعد اعلیحضرت مورد عفو قرار دادند عده زیادی را ولی یک عده‌ای را که باصطلاح دیگر خوب چیز کرده بودند چند نفری را اعدام کردند که یکی از آنها دادستان پیشه‌وری بود به اسم ابراهیمیان . بعد یواش یواش ارتش شروع کرد به اصطلاح ...

سوال : بازتاب این واقعه آذربایجان آن رمان توی ارتش چه بود؟

تیمسار ورهرام : نه فقط در ارتش ، در تمام ایران .

سوال : چه بود آن خاصه‌ای که دارید از آن زمان ؟

تیمسار ورهرام : تمام مردم از این باصطلاح فوق العاده متوجه بودند برای اینکه بزرگترین ایالت آذربایجان را تجزیه می‌کردند اینها و فقط آذربایجان را قاشق نبودند می‌خواستند تمام ایران را باصطلاح کمونیستی پکشند. جوانها امروز پاییتی این را پدانند ولی متعسفانه جوانهای ما نه مطالعه می‌کنند نه هم از جزویاتش پیرمردها استفاده می‌کنند. اگر یک قدری این جوانها به خودشان رُحمت بدهند واقعاً جریانات آذربایجان را پاییتی بعد از شهریور ۱۳۶۰ تا رفتن روسها از ایران مطالعه کنند خواهند دید که چه برآمده هائی برای از بین بردن این مملکت طرح کرده بودند. در ۱۳۶۲ یک نقشه‌ای چاپ شده که ایران کمونیست چه چور خواهد بود پچه شکلی خواهد بود آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران یک جمهوری است ، کُردستان ، لُرستان تا که کیلوبه بندر بوشهر به اسم کُردستان پُزرك و چمهوری کُردستان ، خوزستان به اسم جمهوری عربستان یک چور جمهوری است ، کرمان و بلوجستان و اینها یک جمهوری به اسم بلوجستان . خراسان و ازبکستان اینها یک جمهوری ، مازندران و اینها جمهوری طبرستان است ، یک جمهوری پارس هم وجود داشت که شیراز و اینها است .

سوال : این کجا چاپ شده بود این نوشته ؟

تیمسار ورهرام : این در ۱۳۶۲ چاپ شده بود من داشتم در کتابخانه ام در تهران .

سوال : در تهران چاپ شده بود ؟

تیمسار ورهرام : نه خیل در روسیه چاپ شده بود .

سوال : شما نسخه هایش را چه چوری به ایران رسانیدید ؟

تیمسار ورهرام : آورده بودند.

سوال : آها برای ایران چاپ کرده بودند ؟

تیمسار ورهرام : چاپ کرده بودند در آذربایجان من بودم پدست آوردم. این در کتابخانه من بود، ولی وقتی که بعد از انقلاب تمام مشزلمان را غارت کردند همه چیز را پرداختند اینها را هم لاید پرداختند . ما در آذربایجان بودیم تا ۱۳۶۸ من فرماده تیپ کُردستان آذربایجان غربی و لُرستان شدم . رفتم به مهاباد و در آنجا سرتیپ شدم تا جریان ۱۳۶۹ باصطلاح رزم آراء تازه چیز شده بود از آنجا مجبور شدم آمد آن جریان مصدق شد و کاری نداشتم تا اینکه من رفتم فرماده تیپ کُرگان و مازندران شدم تا جریان شهریور ۱۳۶۸ مرداد پیش آمد از آنجا آمد .

سوال : شما نقشی داشتید در آن گردانهایی که از خارج از تهران آمدند به تهران در ۲۸ مرداد ؟

تیمسار ورهرام : نه ما چیزی نداشتیم ما در آنجا بودیم. از بیرون هیچ واحدی به تهران نیامد.

سوال : می گویند از واحدهای که از کرمانشاه مثلاً با تیمور پختیار آمدند تهران؟

تیمسار ورهرام : شیامند. هیچکس به تهران نیامد. موافقت کردند باصطلاح، په تهران هیچ نیامندند. برای اینکه واقعاً محبویت داشت شاه در آن موقع فوق العاده. بعد از آنجا آمدیم من شدم معاون یکم ستاد پژوهگ ارتشاران ستاد ارتش بعد رفتم به رضائیه و فرماده لشکر پودم. بعد شدم فرماده سپاه آذربایجان و بعد آذربایجان په دو سپاه به اصطلاح تقسیم شد.

سوال : آن موقع فرض کنید شما در آذربایجان پویدید نقش سپاه آذربایجان درحقیقت دفع از حمله شوروی پود؟

تیمسار ورهرام : آذربایجان با سه کشور، شوروی، ترکیه، عراق هم مرز است. ملاحظه می کنید. بنابراین، ارتش وظیفه اش تمام مرزها پود نه فقط شوروی.

سوال : تیمسار آن دوران که شما بعد از ۱۲۲۶ اینها پویدید. همان زمان تیمسار حبازی، آریانا اینها شما در آذربایجان پویدید، آن موقع؟

تیمسار ورهرام : حبازی و آریانا پحدا آمدند.

سوال : که بعد رئیس ستاد شدند، شما آن زمان هم در آذربایجان پویدید کماکان؟

تیمسار ورهرام : پله، من وقتی که باصطلاح آریانا شد، اول من فرماده سپاه آذربایجان شدم رفتم. آریانا هم شد باهم باصطلاح او شد اول رئیس ستاد نیروی زمینی، بعد شد فرماده نیروی زمینی و من فرماده سپاه آذربایجان پودم آنهم فرماده نیروی زمینی پودم. بعد از آنجا آمدیم تهران روی این چریان خواستش که سعیت کردند پیش اعلیحضرت فلان و اینها کاری ندارم. در ۱۲۴۱ مرا باصطلاح بازنشسته کردند که البته هم خیلی جوان پودم ۵۳ سالم بیشتر نبود پرخلاف قاعده کاری نداریم که چرا. اعلیحضرت تشریف پردازد به آذربایجان. در ممه جا که رفته بودند مردم از من ذکر خیر کرده بودند در حضورشان و کارهایی که کرده بودم آنجا خیلی، مثل شهر مهاباد یک قصبه بود من یک شهرش کرده بودم خیلی رحمت کشیده بودم و فلان خیلی مردم نسبت به من پیش اعلیحضرت تعریف کرده بودند اعلیحضرت از آنجا که برگشت خیلی پسند را مورد لطف قرار داد تا چریان باصطلاح در ۱۲۴۱ که تازه من یکماه بود بازنشسته کرده بودم شباهه استقرار کردند و روی چریان اتفاقات فارس که رئیس اصلاحات ارضی آنجا را کشته بودند قیام پرغلیه دولت توسط عشایر و علماء ترده ایها.

سوال : وقایع ۱۲۴۲؟

تیمسار ورهرام : در آن موقع من را به اصطلاح فرستادند فارس .

سوال : در چه سمتی تیمسار ؟

تیمسار ورهرام : استاندار و باصطلاح به‌اسم استاندار بود، ولی مأمور عالیرتبه دولت بودم با تمام اختیارات بطوریکه خود حکومت نظامی لازم بود پروردگاری کردم لغو می‌کردم و فلان تا جریان ۱۴۴۲ خرداد که با جریان خمینی در تهران اتفاق افتاد عین همان جریایات را در فارس جریان افتاد. ساعت ۶/۴۰ شب بود به من اطلاع دادند که، سوم به اصطلاح سیزدهم محرم بود، که فردا دستجات حسینی می‌آیند و حمله خواهند کرد به آنجا یک محله بزرگی است، محله پهائی‌ها و عرق فروشیها. عین همان جریایی که در تهران خواسته بودند. بالافاصله من شورای باصطلاح امنیت استان را تشکیل دادم و ساعت ۱۱ تمام آقایان علماء را باصطلاح خدا بیامزد آیت الله محاذی و دستغیب و اینها را، همه را ساعت ۱۱ شب دستگیر کردم. ساعت سه بعد از نصف شب همه را فرستادیم به تهران. فردا صبح بلند شدید دیدند که چیزی نیست یک قدری یکی دو تا اتومبیل را آتش زدند یکی دو تا دکان را فلان کردند فوراً "چیز کردیم، تمام کردیم" جریایات را و ساكت شد. در این موقع انتخابات مجلس سنا بود. مردم آذربایجان روی خدماتی که کرده بودم پیشنهاد کردند من سناتور آنجا بشویم . منهم او پیشگاه اعلیحضرت استدعا کردم که اگر اجازه می‌فرمایند من بروم سناتور آنجا بشویم. احصار کردند مرا از شیراز و شرفیاب شدم . اجازه فرمودند بالاخره من رفتم آنجا سناتور شدم . سناتور بودیم تا سال ۱۴۵۷ که این جریایات پیش آمد .

سوال : حالا راجح به این قسمتی‌ای مختلف من چند تا سوال می‌خواستم بکنم یکی راجح به خود ارتش آن زمانی که جنابعالی فرمانده سپاه آذربایجان بودید شما مستقیم به فرمانده نیروی زمینی کزارش می‌دادید؟

تیمسار ورهرام : کزارش به رئیس ستاد می‌دادم .

سوال : آنوقت نقش سپاه آذربایجان در ارتش بطور کلی آن زمان چه بود؟ یعنی در تمام این ساختمان ارتش سپاه آذربایجان کجا قرار داشت چه نقشی ایفا می‌کرده؟

تیمسار ورهرام : آذربایجان اول یک سپاه بود، که یک لشکر در تبریز بود، یک تیپ در اردبیل بود، یک لشکر باصطلاح در رشائیه، پادگانهای در خوی و ماکو اینها بود. بعد به دو سپاه تجزیه شد آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی و کردستان باصطلاح که من فرمانده آذربایجان غربی کردستان بودم در آن موقع باصطلاح کوടتای عراق افتاد بعد.

سوال : عبدالکریم قاسم آمد؟

تیمسار ورهرام : بله . و من صبح در سربازخانه بودم، ساعت ۸ صبح او سربازخانه پرکشتم آمد ستاد سپهبد فعلی شجاعی، حبیب الله خان شجاعی ، آن رئیس ستاد بود. سرتیپ بود. کزارش داد که رادیو عراق یک شعارهای میدهد مثل اینکه آنجا یک اتفاقاتی افتاده. من اول خیال کردم که آنها یک رادیو سری

بود همیشه در پادکوبه و چیز پخش می کرد همیشه برعليه ايران، من خيال كردم آن راديو سري پادکوبه است . راديو را خواستم راديو را گرفتيم ديدم خبرهاي داد به عربى و كردى ، معلوم شد که کودتا شده بود در عراق . به طبق سنوات همیشه اكراد عراقى پرای عل چر باصطلاح احشامشان را می آوردند به ايران در مراتع ايراني می چرايند بین اشتوبيه و پيرانشهر ، تمام آن مراتع در اختيار آنها بود . يك مرتبه همه مسلح شدند همان شب يك سرگرد ما در چاده کشته شد و وضعیت منطقه فوق العاده مختل شده بود . خوب ياد میآيد خدا پیامردد اعليحضرت را (پایان ثوار يك آ)

شروع ثوار ۱ ب

سوال : می فرمودید تیمسار . راجح به ارتشد هدایت ؟

تیمسار ورهرام : شروع کردیم به اقدام و اولین کاري که کردیم کردهای عراقی را باصطلاح با خودمان همراه کردیم . آنها را در دست گرفتیم يك عدد از کردهای عراقی را آوردیم ايران، يك پسر آن ور پود پدر این ور پود پدر آن ور پود پسر اين ور اين چور اينها را در دست گرفتیم و تمام اين قسمت را باصطلاح در دستمان گرفتیم تا دیگر عراقیها آنجا کاري نمی توافستند پکنند . در اینجا يك شکنای را می خواهم بگویم که اعليحضرت چقدر اهمیت می دادند په امتیت . رئیس ستاد ارتش ارتشد هدایت يك تلگرافی کرد که اعليحضرت همایوشي فرمودند هر روز ساعت ۶ بعد از ظهر کلیه اتفاقات منطقه را در يكجا گزارش بدھید من هر روز ساعت ۶ بعد از ظهر يك گزارش مبسوطی از تمام منطقه و تمام جرييات فلان و اينها را گزارش می دادم خوب ياد است که يكروز يك کاميوشکی از سرداشت میآمد پطرف مهاباد چند تا کرده مسلح چلویش را گرفته بودند ۴۰ تومان اين شورپول داشت از گرفته بودند . اين آمد شکایت کرد من ضمن گزارشم اين را هم نوشتم . دو روز بعد ديدم يك تلگراف رمزی آمد با کلید رمز فرمائده باصطلاح کلید مخصوصی بود که فقط جيپ خود فرمائده بود خود فرمائده باید کش کند خود فرمائده رمز کند . هیچکس نباید بداند . ارتشد هدایت نوشته بود که گزارش شماره فلان از شرفعرض همایوشي گذشت فرمودند معلوم میشود امنیت آن منطقه مختل گردیده پس فرمائده سپاه چه میکند ؟ هیچ فراموش شی کنم اين را . اینقدر دقیق بود در مسائل امنیتی . بالاخره شروع کردیم به کارهای چیز کردن خیلی کارهای انجام دادیم در عراق و فلان و اينها تا خدمات بندۀ مورد توجه قرار گرفته در ۱۲۲۷ بشه را به درجه سپهبدی مفتخر کردند .

سوال : تیمسار چه شد که ارتشد هدایت به زندان افتاد به آن صورت ؟ گفتند اختلاس بوده ؟

تیمسار ورهرام : جريان ٹاهريش يك چیز دیگر است و جريان باطنیش يك چیز دیگر ، که البته خدا میداند چه هست . جريان ٹاهريش اين بود که در پیرانشهر که جزو منطقه خود من بود يك سربازخانه ای امریکائیها می ساختند، اینهم روی جريان قرارداد بغداد بود که تصویب شده بود . می خواستند باصطلاح پیرانشهر مرز تركیه و عراق و در داخل ايران است باصطلاح سه کشور که در قرارداد بغداد را چیز کرده بودند شرکت داشتند و فلان اينها همه در آنجا باصطلاح باهمديگر خيلي اهمیت داشت به نظر نظامي پذينجه آنها يك سربازخانه ساختند . وقتی اين سربازخانه تمام شد ما رفتيم آنجا را تحويل پذيریم در

حدود هفتاد و چند خانه پرای افسران ساخته بودند ۱۲۰ تا پرای درجه داران ، در صورتیکه ما در حدود ۲۰۰ تا افسر داشتیم و در حدود ۸۰۰ ، ۹۰۰ نفر درجه دار، آنهم وسط بیابان است نزدیک شهری نیست ، این افسران و این درجه دارها خانواده شان کجا پاید زندگی کنند، در وسط بیابان ممکن بود يك اتفاقات سوئی بیفتد، یکروز و دو روز که نیست . يك ساختمانهای موقتی ساخته بودند پرای مهندسین امریکائی و کارگرها. در قرارداد ذکر شده بود که بعد از اینکه سربازخانه تمام شد تحويل میدند باید تمام اینها را خراب کنند و مطلع کنند زمین را تحويل بدهند. من وقتی که رفتم این چریانات را دیدم، دیدم پرای مهندسین امریکائی باشگاه و خانه که اینها ساختند خیلی خیلی بهتر است از منزلهای خود ما است در مهاباد. ما از اینها می توانیم استفاده کنیم هم برای زندگی افسران و هم برای مدرسه و فلان و اینها. مدرسه باز بشود بچهها باید کجا باشند . به فرمانده لشکر من دستور دادم اینها را شکنگارید خراب کنند تا تکلیف معین بشود. فوراً او آنجا با بی سیم تلفن کردند به ارتشید هدایت که جریان این هست و درجه داران و افسرانی ما جا ندارند که اینجا زندگی کنند، یکروز و دو روز که نیست بالاخره تکلیف اینها را باید معین کرد فردا ممکن است اتفاقات سوئی بیفتد، و دستور دادم که اینها را خراب نکنند و از اینها ما اجازه پذیریم و استفاده کنیم. يك هیئتی ارتشید هدایت فرستاد تحت نظر سرلشکر معین پور که رئیس اداره مهندسی بود آمد اینجا را بازدید کردند قیمت کردند متري ۱۵ تومان یا ۱۰ تومان که پول هیچ چیزش نمی شد تمام این هفتاد هزار تومان باصطلاح قیمتیش بود، آنوقت عنوان کردند که از این ۴۰ هزار تومان ارتشید هدایت خورده، عنوانی بوده، پدرش را درآوردند کاری به آن ندارم . ارتشید هدایت یکی از پهترين روعاء ستاد ارتش ایران بود که من دیدم، هم تحریلکرده بود هم خیلی نجیب بود، يك خورده سبادی آداب بود، فوق العاده ورزیده بود خوشدنگر بود فوق العاده .

سوال : تیمسار آریانا چطور شد آنرا هم می کنند خیلی رئیس ستاد ورزیده‌ای بود؟

تیمسار ورهام : آریانا رئیس ستاد من نمی کویم رئیس ستاد بدی هست و فلان اینها . آریانا مرد فوق العاده میهن پرستی بود در این هیچ شکی نباید داشت ولی اخلاقاً يك قدری خُلُکی بود باصطلاح .

سوال : سراین مسئله بود که اعلیحضرت پرداشتندش از ستاد ارتش ؟

تیمسار ورهام : نه ، آن دیگر رسیده بود به سن پاونشستگیش ، ۶۶ سالش بود دیگر نه خیر، خیلی مورد توجه بود.

سوال : تیمسار در آن زمان سپاه آذربایجان مهمترین سپاه بود در ارتش ؟

تیمسار ورهام : بله .

سوال : شما وظیفه داشتید مثلاً" که امور داخلی هم اگر در چاهای دیگر ایران مسئله‌ای پیش پیايد سپاه آذربایجان په آنچا ببرود یا فقط مسئولیت آذربایجان را داشتید؟

تیمسار ورهرام : این پستگی در امر فرماده کل قوا است به اصطلاح .

سوال : آنوقت توی خود آذربایجان کی قدرت توی دستش پود، قدرت واقعی سر مسائلی که پیش میآمد فرماده سپاه یا استاندار، یا روابطخان پاهم چطور پود؟

تیمسار ورهرام : استاندار کارهای کشوری را انجام میداد هیچ وقت دخالتی نمی کرد.

سوال : مسائلی پیش نمی آمد که اینها باهم ؟

تیمسار ورهرام : عیچوت در تمام مدتی که من بودم استاندارهای خیلی خیلی مهمی بودند مثلاً آقای گلشایان بود استاندار، آقای ابراهیم زند بود که پدر خاکم والاحضرت عبدالرشا. ابراهیم زند من موقعی که سرگرد بودم او وزیر جنگ بود استاندار آنجا بود هیچ وقت با مديکر تماس چیزی پیدا نکردیم خیلی

...

سوال : آنوقت دورانی که چنابعالی در فارس استاندار بودید آنجا هردو تا مقام در خود شما بود در حقیقت

؟

تیمسار ورهرام : بله ، آنجا چیزی نداشتیم .

سوال : آنوقت سپاه ، سپاه هائی که در استانها واقع بودند، چه در آذربایجان چه در فارس آیا اینها مأموریت هائی هم داشتند پرای اینکه کمک به توسعه اقتصادی و برنامه های کشوری بکنند، یا بطور کلی دخالت نمی کردند؟

تیمسار ورهرام : بطور کلی ارتقی باصطلاح مأموریت داشت در مواقع مقتضی هر نوع کمکی را باید انجام بدهد، مثلاً اگر زلزله میآمد، سیلی میآمد فلان و اینها بلاعده باصطلاح .

سوال : ولی موقع عادی اینطور نبود؟

تیمسار ورهرام : نه ، کاری نداشتند کار نظامیشان را می کردند مسئولیت امنیت منطقه با آنها بود.

سوال : ولی مثلاً توی برنامه ریزی های داخل استانها نقشی داشت مثلاً بگویند این جاده اگر از اینجا به آنجا بپرود ؟

تیمسار ورهرام : آن از نقطه نظر ثئامی البتہ دخالتی داشتند، یعنی از نقطه نظر نظامی نظر میدادند که این جاده چه چور ساخته بشود ولی دخالت دیگر نمی کردند.

سوال : ولی همه در حقیقت تمام این مشکلات در تهران در مراتب بالاتر حل میشند.

تیمسار ورهرام : بله آن مربوط به چیز نبود دخالتی در امور کشوری نبود.

سوال : آنوقت در سنا چطور آیا شما خاطره خاصی دارید از نحوه عمل سنا از مقدار قدرتی که می توانست اینها بکند یا میکرد ؟ چون همیشه مردم فکر می کشند سنا نقش واقعی نداشته مثل اینکه سازمان مجازی بوده . شما خودتان چه می دیدید آیا کار چه جوری نقش را اینا می کرد ؟

تیمسار ورهرام : عرض کنم که مجلس سنا پیشتر در امور مهم مورد مشورت قرار می گرفت ، مثلا " چریقات خاص سیاسی اگر لوایح راجح به چریقات سیاسی بود اول په مجلس سنا میآمد مثلا " این چوری بوده . ولی در چریقات مالی و فلان و اینها بطور کلی مربوط به مجلس شورای ملی بوده . ولی هر دو تا باهمیگر باصطلاح مطابق قانون همت لایحه ای که در مجلس مطرح می شود در آن یکی مجلس هم باید مطرح بشود تحت دستور قرار بگیرد .

سوال : ولی شما حس می کردید که بحث هائی که میشد در سنا یا نفعه نظری که میدادید واقعا" دولت پنهان توجه می کرد ؟

تیمسار ورهرام : نه او را نبایستی دروغ گفت ، دولت توجه زیادی نمی کرد .

سوال : ولی واقعا" در خود مجلس تکاپوئی بود پرای حل مشکلات و مبارزه ؟

تیمسار ورهرام : البته فوق العاده پرای اینکه دائم راجح به این موضوع بحث میشد و بهمین جهت هم پرای اینکه جار و چنگالی نباشد و فلان اینها و پشت تریبون چیزهایی که نشود در مجلس از این چهت آقای هویدا خدا بیامرز تقاضا کرد که پائزدهم هر ماه هیئت رئیسه مجلس و رؤساء کمیسونهای مجلسین بیایند در نخست وزیری نهار را آنجا یا آقای نخست وزیر می خوردیم و بعد می رفتیم در آن سالن نخست وزیری می نشستیم و حرفهایمان را در آنجا می زدیم باصطلاح چون در پشت تریبون سجل سنا پرای اینکه جار و چنگالی نشود این جوری حل میشد .

سوال : آنوقت ایشان هم گوش شنوا داشتند یا شرکت می کردند در مباحثات یا این درحقیقت ؟

تیمسار ورهرام : آقای هویدا مرد بسیار خوب بسیار نازین بسیار مهربان و مرد تحصیلکرده اینها بود . ولی بعنوان اینکه یک باصطلاح نخست وزیر مشروطیت اگر اسمش را بگذاریم ، نخیر . پزرنگترین عیب این هم این بود که یکروز در یکی از این جلسات بطور واضح گفت که ما یک فرمانده داریم و این پرخلاف قانون اساسی است ، پرای اینکه نخست وزیر هیچ وقت نبایستی باصطلاح مسئولیت را از دوش خودش بردارد بیندازد به دوش شاه . رجال سیاسی ورزیده هرقدر هم شاه مقتدر باشد اگر وفادار و اگر صمیمی باشند بایستی مسئولیت را خودشان قبول کنند نه اینکه بیندازند به گردن شاه و بهمین جهت که تمام چیز